

الاهیات آزادی‌بخش، محصول اندیشه‌ورزی و تلاش‌های علمی و عملی متألهانی است که در پی رهایی انسان به استثمار کشیده‌شده آمریکای لاتین در نیمه دوم قرن نوزدهم بودند. این جریان الاهیاتی، مانند هر مکتب و نحله فکری در عالم مسیحیت، فراز و فرودهایی داشته است. اکنون که پس از نیم قرن از شکل‌گیری آن، تب و تاب انقلابی متألهان آزادی‌بخش فروکش کرده است، بررسی دستاوردها و نقاط ضعف و قوت این الاهیات، جذاب و معرفت‌آفرین است. دستاوردهای الاهیاتی، سیاسی، فرهنگی و نوآرهای متألهان این مکتب، موضوع بررسی این پژوهش می‌باشد.

در این جستار، با طرح الگویی مناسب، بنیان‌های معرفتی الهیات آزادی‌بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، با بیان ذاتی و عرضی دین نزد متأله آزادی‌بخش و نقد دیدگاه‌های موجود درباره کارنامه این مکتب، پرسش‌های پژوهش درباره چیستی و چرایی تحولات الهیات آزادی‌بخش پاسخ داده شده است.

نوآوری این مقاله نسبت به سایر آثار موجود درباره الهیات آزادی‌بخش، طرح الگویی است که براساس آن می‌توان اصل و فرع یا ذاتی و عرضی این مکتب فکری را شناخته و در مقام شرح و نقد و بررسی از آن بهره برد. عدم توجه به مبانی یک جریان فکری و تمایز ندادن اصول و فروع آن، موجب می‌شود محقق در مقام داوری درباره دستاوردها و تغییر و تحولات آن جریان دچار اشتباه شود.

الف. ذاتی و عرضی الهیات آزادی‌بخش

در تعیین مقومات الهیات آزادی‌بخش و آنچه آن را از سایر جریان‌های الاهیاتی متمایز می‌کند، برخی به کلیات بسنده کرده و در تعریف آن گفته‌اند:

اصطلاح الهیات آزادی‌بخش به لحاظ نظری، به هر الاهیاتی گفته می‌شود که شرایط ظالمانه را مورد خطاب قرار داده، یا با آن درافتد. به این معنا، الهیات فمینیستی و الهیات سیاهان را هم می‌توان نوعی الهیات آزادی‌بخش دانست. با این حال، این اصطلاح برای رویکردی از الهیات مسیحی به کار می‌رود که ریشه در اوضاع و شرایط امریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م داشت (عسگری، ۱۳۸۹، ص ۱۴۰).

در تعریف فوق، ظلم‌ستیزی جزو اصول الهیات آزادی‌بخش مورد تأکید قرار گرفته است، درحالی‌که با بررسی این جریان می‌توان به مؤلفه‌های بیشتری دست یافت که در تعیین مصداق و تمایزبخشی این مکتب کارگشایتر باشد.

بررسی کارنامه معرفتی الهیات آزادی‌بخش

نیم قرن پس از ظهور

ک مجتبی نماینده‌نیاسر / دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان - دانشگاه ادیان و مذاهب ۱۳۶۶@gmail.com
 حسین حیدری / استادیار گروه ادیان دانشگاه کاشان
 ۱۳۹۴/۴/۸ - پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۵
 Golestan1387@gmail.com

چکیده

«الاهیات آزادی‌بخش»، در آغاز عمدتاً پدیده‌ای وابسته به آیین کاتولیک رومی و تا حد بسیاری مدیون نیروی محرک شورای واتیکانی دوم بود. متألهان آزادی‌بخش باور داشتند که آرمان‌رهای مستمندان و ستم‌دیدگان در کتاب مقدس، به‌ویژه با بخش «خروج» بنی‌اسرائیل و در زندگی، مرگ، و رستاخیز عیسی ناصری منعکس شده است. این مکتب الاهیاتی، به جز همسویی با مارکسیسم در آرمان مبارزه با استثمار، از نظر روش‌شناسی، تا حد زیادی مدیون آن بود و بر چرخه «عمل - تفکر - عمل» تأکید می‌کرد.

شکست سوسیالیسم، حاکمیت نسی سکولاریسم و بازگشت سیاست اقتصادی نولیبرالی در منطقه آمریکای لاتین، به این احساس دامن زد که الهیات آزادی‌بخش رو به نابودی است. ولی نسل دوم رهبران نهضت، با توجه به معرفت‌شناسی سیال و انتقادی نسل اول، گستره بررسی‌های خود را پیرامون موضوعات جهانی‌سازی و نظام سرمایه‌داری، حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، مسئله اخلاق زیست‌محیطی و... تعمیق بخشیدند.

این مقاله با رویکرد تحلیلی، مبانی الهیات آزادی‌بخش را با آیین کاتولیک در باب رستگاری انسان، جایگاه مسیح در نجات بشر، هرمنوتیک آزادی‌بخش کتاب مقدس و بازتعریف وظایف کلیسا بررسی و به اختصار نوآوری‌های این جنبش را در پنجاه سال ارزیابی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، آیین کاتولیک، الهیات آزادی‌بخش، شورای واتیکانی دوم.

قرائت ایدئولوژیک از مسیحیت

الهیات آزادی‌بخش، ایدئولوژی طبقه ستم‌دیده‌ای است که تحولات بنیادین در ساختار ناعادلانه اجتماعی - اقتصادی آمریکای لاتین را دنبال می‌کند. توجه به سویه‌های ایدئولوژیک این جریان الهیاتی، یکی از مهم‌ترین اصول اولیه‌ای است که یک محقق باید بدان توجه کند. این الهیات، زمانی ظهور کرد که متألهان این منطقه، نیاز شدیدی به یک برنامه عملی برای مبارزه علیه شرایط نابسامان موجود احساس می‌کردند. بنابراین، مطالعه دیدگاه‌های متألهان آزادی‌بخش و به‌طور کلی کارنامه معرفتی الهیات آزادی‌بخش، بدون توجه به دستگاه ایدئولوژیک حاکم بر آن، مطالعه‌ای ناقص و بی‌نتیجه است.

اگر موضوع و محور اختلافات و ستیزهای اجتماعی بشر را عمدتاً در سه چیز، چگونگی توزیع مطلوب‌های کمیاب اجتماعی (قدرت، ثروت، و حیثیت و اعتبار)، انتخاب نهادها (شیوه‌ها و روش‌هایی که جامعه انسانی به کمک آنها مسائل خود را حل می‌کند) و گزینش ارزش‌ها (آنچه به زندگی معنی می‌دهد) دنبال کنیم (علی‌جانی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۰)، فضای حاکم بر آمریکای لاتین دهه ۱۹۶۰، همه این محورهای ستیز اجتماعی را دارا بود. از این‌رو، ایدئولوژی دینی به نام الهیات آزادی‌بخش ظهور کرد تا موازنه قدرت را به نفع اقشار ستم‌دیده جامعه بر هم زند.

اگرچه مسیحیت کاتولیک و نهاد کلیسا، نقش‌ها و کارکردهای ایدئولوژی را در کشورهای آمریکای لاتین ایفا می‌کرد، اما متألهان آزادی‌بخش سعی داشتند با ساده کردن مفاهیم پیچیده اجتماعی و گزینش ابعاد خاصی از سنت دینی مسیحیت، ایدئولوژی دینی‌ای را سازمان‌دهی کنند که بتواند آرمان‌گرایی، اعتراض به وضع نامطلوب اجتماعی، طرحی برای آینده، عمل‌زایی، ایمان‌آفرینی و انسجام فکری، عقیدتی و روشن بودن جایگاه مفاهیم را دارا باشد (همان، ص ۴۱۱).

کلیسای کاتولیک نیز با طرح ملکوت الهی، صدور بیانیه‌های کلیسایی درباره مسائل اجتماعی و تأکید بر کمک به فقرا و شرکت فعال مؤمنان مسیحی در فعالیت‌های اجتماعی سعی می‌کرد، کارکردهای یک نهاد دینی پویا را ایفا کند. اما متألهان آزادی‌بخش با انتقاد نسبت به مواضع کلیسای کاتولیک، آن را ایدئولوژی محافظه‌کار و طرفدار نظام سیاسی حاکم می‌دانستند. گوستاوو گوتی‌ریز (Gustavo Gutierrez)، پدر معنوی الهیات آزادی‌بخش، با تمایز بین دو واژه «ایدئولوژی» و «اتوپیا»، پویایی و تحول‌آفرینی دین را در پرتو آرمان‌شهر الهیات آزادی‌بخش دنبال می‌کند. او بر این باور است که اتوپیا، به معرفتی اصیل و علمی از واقعیت اجتماعی و عملی تحول‌آفرین برای تغییر

وضعیت موجود نائل می‌شود. از نظر گوتی‌ریز، وجود اتوپیا برای پویایی تاریخی و تحولات بنیادین و تبیین درست رابطه بین ایمان و عمل سیاسی ضروری و مهم است (گوتی‌ریز، ۱۹۷۴، ص ۲۳۵). وقتی الهیات با ایدئولوژی پیوند می‌خورد، متألنه در مقام مفسر اوضاع و احوال انسان، بلکه در مقام کسی که خواهان تحولات اجتماعی است، عمل می‌کند. به عبارت دیگر، ایمان مدنظر متألهان آزادی‌بخش، ایمانی است که به تغییر انسان و جامعه او بیانجامد. گوتی‌ریز در شرح ایدئولوژی الهیات آزادی‌بخش چنین می‌گوید:

الهیات آزادی‌بخش در پی آن است که بر تجربه و معنای ایمان تأمل کند. ایمانی که متعهد به کنار زدن هرگونه بی‌عدالتی و ایجاد جامعه‌ای نوین است. این الهیات با عمل به این تعهد، آن هم به صورت حضور فعالانه و مؤثر طبقات ستم‌دیده در مبارزه علیه ستمگران حاکم بر جامعه شکل می‌یابد (گوتی‌ریز، ۱۹۷۴، ص ۳۰۷).

برای شناخت اعتقادات متألهان آزادی‌بخش درباره موضوعات گوناگونی همچون مسیح‌شناسی، هرمنوتیک کتاب مقدس، کلیساشناسی، تعریف ماهیت انسان، گناه اولیه بشر، آیین‌های مسیحی، مفهوم نجات و بسیاری از مسائل دیگر، باید به چارچوب ایدئولوژیک این جریان فکری توجه کرد. متألهان آزادی‌بخش در بسیاری از موارد مسائل و موضوعات بنیادین الهیات مسیحی را در چارچوب ایدئولوژی خود بازتعریف کرده، کارکردهای نوینی برای آنها در نظر گرفته‌اند.

بافت محوری الهیات آزادی‌بخش

الهیات آزادی؛ بخش یکی از نمونه‌ها و مصادیق الهیات بافت‌محور (Contextual Theology) است. الهیات بافت‌محور، که به الهیات جهان سوم نیز معروف است، بر چند اصل تأکید بسیاری دارد. اولین اصل این‌گونه مکاتب الهیاتی، توجه به زمینه‌ها و بافت اروپایی و غربی الهیات مسیحی سنتی است. به عبارت دیگر، متألهان این جریان بر این باورند که الهیات کاتولیک، مسائل و موضوعاتی را مطرح کرده و بدان پاسخ داده که مسئله اندیشمند و متألنه اروپایی بوده است. این الهیات، به مسائل بنیادین و مهم ملت‌های جهان سوم توجه چندانی نداشته و یا توان پاسخ‌گویی به آنها را ندارد.

دومین اصل الهیات بافت‌محور، ضرورت بازتعریف و تفسیر مسائل الهیاتی و حتی تعریف مسائل جدید بر اساس شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع جهان سوم است. از این‌رو، سیمای عیسی مسیح در آمریکای لاتین، کشورهای جنوب شرق آسیا و برخی کشورهای آفریقایی، با آنچه که در کلیسای کاتولیک رم یا سایر کلیساهای اروپا به تصویر کشیده می‌شود، تفاوت بنیادین دارد. متألهان آزادی‌بخش مسائلی همچون عیسی مسیح آزادی‌بخش، ضرورت ترجیح فقرا، نقش کلیسا در ایجاد

تحولات اجتماعی، پیوند دین و سیاست و بسیاری از مسائل دیگر را بر اساس بافت اجتماعی منطقه آمریکای لاتین مطرح کرده‌اند (رک: برنهارت، ۱۳۹۳).

بافت محوری الهیات آزادی‌بخش، با هرمنوتیک و شیوه تفسیری این جریان الهیاتی نیز پیوند می‌یابد؛ بدین معنا که نقد رهایی‌بخش با بینش‌های هرمنوتیکی و تفسیر کتاب مقدسی آغاز می‌شود که همیشه از تجربه و موقعیت اجتماعی نویسنده تأثیر می‌پذیرد. برای مثال، القابی همچون (kyrios) و (dominus)، که توسط مسیحیان نخستین به عیسی مسیح داده شده است، در مواجهه با سزار رم است، به گونه‌ای که این القاب، به سزار نسبت داده نشود. مسیحیان با نسبت دادن این القاب به عیسی، رهبری سزار را انکار می‌کردند (دوزمن، ۲۰۱۰، ص ۱۳۱).

توجه به بافت محوری الهیات آزادی‌بخش دیگر مسئله مهمی است که محقق علاقه‌مند به این حوزه باید مدنظر داشته باشد و آن را جزو ذاتیات این جریان الهیاتی در نظر بگیرد.

تعهد معرفت دینی

از آنجاکه الهیات آزادی‌بخش، گفتمان انقلابی و ایدئولوژیک مسیحی است، معرفت دینی و به‌طور کلی علم و گزاره‌های علمی مدنظر این الهیات را باید بر اساس چارچوب ایدئولوژیک آن بررسی کرد. متأله آزادی‌بخش، با عباراتی چون علم برای علم، بی‌طرفی علمی، کنار گذاشتن پیش‌فرض‌ها در برخورد با گزاره‌های علمی و مواردی از این دست بیگانه است. او علم و معرفت به‌طور کلی، و معرفت دینی به‌طور خاص را در خدمت انسان، به‌ویژه انسان ستم‌دیده و طبقات فرودست جامعه می‌خواهد. متأله آزادی‌بخش، تفسیری از دین را اصیل می‌داند که متعهد به بهبود وضعیت فقرا باشد. از این رو، هلدن کامارا مسیحیت بدون تعهد اجتماعی را مسیحیتی ناقص می‌داند که تعالیم رسولان را نادیده می‌گیرد (سونیس، ۱۹۸۰، ص ۵).

علم و معرفت دینی از نظر الهیات آزادی‌بخش، مسئول، متعهد، انتقادی، تحول‌آفرین و در خدمت آرمان‌شهری است که در پی ایجاد آن است. گوتی‌یرز، با تقسیم‌بندی الهیات به دو دسته کلی، الهیات در معنای سنتی آن و الهیات به‌عنوان تأمل انتقادی درباره عمل اجتماعی، به مؤلفه‌های مذکور اشاره می‌کند (گوتی‌یرز، ۱۹۷۴، ص ۶۳).

امور عرضی الهیات آزادی‌بخش

الهیات آزادی‌بخش در عمر ۶۰ ساله خود، دچار تغییر و تحولاتی شده است. توجه به موضوعات جدیدی چون (حقوق بشر، حقوق زنان، سیاهان، حقوق کودکان، محیط‌زیست و...)، به‌کارگیری

روش‌های جدید در تفسیر کتاب مقدس، پیوند دادن قرائت ایدئولوژیک از مسیحیت با سنت مسیحی، توجه به جایگاه اخلاق و معنویت در ایدئولوژی رهایی‌بخش، پرداختن به مسائل جهانی و عبور از مرزهای آمریکای لاتین و ضرورت ارتباط با سایر نحله‌های فکری همسو با الهیات آزادی‌بخش، مواردی است که ذیل این تغییر و تحولات قرار می‌گیرد.

از این رو، می‌توان تغییر تاکتیک‌ها، پرداختن به موضوعاتی غیر از فقر (موضوع اصلی الهیات آزادی‌بخش در دهه اول حیات آن)، انقلابی‌گری و استفاده از تحلیل‌های مارکسیستی را جزو عرضیات الهیات آزادی‌بخش در نظر گرفت. عدم توجه به این مسئله موجب شده است برخی منتقدان این مکتب فکری، تغییر روش مبارزه ایدئولوژیک، از رونق افتادن تحلیل‌های مارکسیستی و فروکش کردن تب مبارزات نظامی در منطقه آمریکای لاتین را به‌مثابه افول و شکست الهیات آزادی‌بخش بدانند.

ب. نوآوری‌های الهیاتی الهیات آزادی‌بخش

الهیات آزادی‌بخش، در سنت کاتولیک مسیحی نشو و نما یافت. بنابر اعتقاد رهبران این مکتب، کلیسای کاتولیک در امور اجتماعی و نقش کارآمدی، که باید در جامعه ایفا می‌کرد، ناتوان بود. از این رو، الهیدانان آزادی‌بخش متأخر، فرایند آزادی را بار دیگر به گونه‌ای تعریف کردند که همه سطوح اعتقادی مسیحیان گرفتار در جوامع استعمارزده را تحت تأثیر قرار می‌داد. در این فرایند، مفهوم جهان، انسان و خدا تغییر می‌یافت، و باورهای بنیادین مسیحیت شامل عیسی مسیح، حجیت کتاب مقدس، ملکوت الهی، گناه بشری، رستگاری و نجات و... بازتفسیر می‌شد.

متألهان آزادی‌بخش کوشیدند تا با بازتعریف فرایند آزادی و نجات، نقاط ضعف سنت کاتولیک را پوشش داده، بین دنیا و آخرت، رفاه دنیوی و رستگاری اخروی، دین و سیاست، آزادی این‌جهانی و ملکوت الهی پیوند دهند.

ارائه قرائتی اجتماعی از مسئله نجات و آزادی

در الهیات آزادی‌بخش، آزادی فرایندی پیچیده است و ابعادی انسانی، تاریخی و سیاسی دارد. گوتی‌یرز، سه سطح معنایی برای آزادی متصور است: آزادی سیاسی ملل و طبقات اجتماعی تحت سلطه، آزادی انسان در مسیر تاریخ، و آزادی از گناه به عنوان شرط حیات مشترک انبای بشر با پروردگار. با این حال، وی برای آزادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی طبقات محروم تقدم قائل است (گوتی‌یرز، ۱۹۷۴، ص ۳۲).

گوتی‌ریز در توصیف فرایند آزادی چنین می‌گوید:

فرایند آزادی، فرایندی واحد و در عین حال پیچیده‌ای است، که درون خودش سطوح معنایی گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در برمی‌گیرد، سطوحی که مبهم نیستند. آزادی اقتصادی مطابق با عقلانیت علمی است که از تحول واقعی و موثر عمل سیاسی حمایت می‌کند. آزادی اجتماعی در سطح اتوپیا و طرح تاریخی می‌ماند. و آزادی سیاسی در سطح ایمان. این سه سطح متفاوت به طور پیچیده‌ای با یکدیگر ارتباط می‌یابند. یکی بدون دیگری نمی‌تواند عمل کند (همان، ص ۲۴).

آزادی سیاسی - اجتماعی انسان، با آزادی او از گناه پیوند دارد. به عبارت دیگر، در فرایند آزادی، انسان پیش از رهایی از گناه باید از ساختار گناه‌آلود و ظالمانه اجتماعی آزاد شود. اگر پیش از این، کلیسا از گناه نخستین و فردی انسان سخن می‌گفت، متألهان آزادی‌بخش، در آزادی انسان بر گناه ساختاری و اجتماعی تأکید می‌کنند. گوتی‌ریز، در توضیح گناه ساختاری چنین می‌گوید:

در رهیافت آزادی‌بخش، گناه به‌عنوان امری فردی، شخصی، و واقعی صرفاً درونی دیده نمی‌شود، گناه به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی، تاریخی، نبود حس برادری و عشق در میان انسان‌ها، پیمان‌شکنی نسبت به خدا و خلق خدا، و بنابراین یک شکست شخصی درونی است (همان، ص ۱۷۵).

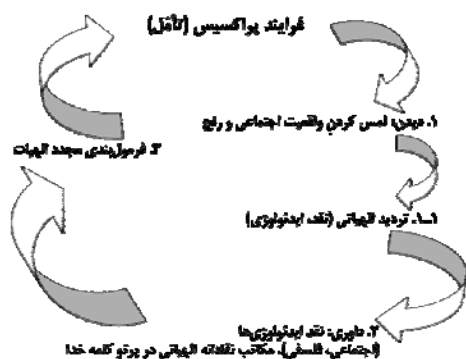
ساختار گناه‌آلود، جامعه‌ای است که در آن طبقه حاکم، ظالمانه بر سایر گروه‌ها حکومت می‌کند. عدالت وجود ندارد. فاصله طبقاتی روز به روز بیشتر می‌شود. نتیجه فعالیت‌های اقتصادی در جامعه ثروتمندتر شدن اغنیا و فقیرتر شدن فقراست. جوامع آمریکای لاتین، نمونه بارز این ساختار اجتماعی بودند. از این‌رو، می‌توان گفت: الهیات آزادی‌بخش با چندوجهی دانستن آزادی و رستگاری انسان، قرائتی از نجات‌شناسی مسیحی ارائه کرد که صرفاً فردی نبود و ابعاد اجتماعی نجات جامعه بشری نیز در آن دیده می‌شد. برادران بوف در کتاب *مقدمه‌ای بر الهیات آزادی‌بخش*، فرایند آزادی را در سه مرحله، یا سه واسطه توصیف می‌کنند. شرح دقیق الهیات آزادی‌بخش می‌تواند به سه مرحله اساسی تقسیم شود که مطابق با سه مرحله سنتی فعالیت شبانی: دیدن، داوری کردن و عمل کردن است... و سه واسطه اصلی در الهیات آزادی‌بخش، وساطت اجتماعی - انتقادی، وساطت هرمنوتیکی و وساطت عملی است. از این سه مرحله، با عبارت (mediation) یاد می‌شود؛ زیرا ابزار فرایند الهیاتی را فراهم می‌کند (بوف، ۱۹۸۷، ص ۲۴).

وساطت اجتماعی - انتقادی (یا تاریخی - انتقادی)، به عالم ستم‌دیدگان مربوط است. در واقع، تلاشی است برای درک اینکه چرا مظلومان، مظلوم واقع شده‌اند. الهیات آزادی‌بخش در این واسطه، پس از آگاهی از ریشه‌های ظلم و ستم، خواستار آگاه کردن توده‌های مردم می‌شود (همان، ص ۲۴).

وساطت هرمنوتیکی مربوط به عالم الهی و کوششی برای مشخص کردن طرح و برنامه خداوند برای فقراست. متألهان آزادی‌بخش پس از درک وضعیت واقعی فقرا، در پی درک سخن الهی درباره آنها هستند. در این مرحله، فرایند رهایی از ساختارهای ظالمانه، در پرتو ایمان نگریسته می‌شود. وساطت هرمنوتیکی، بیان کلی و مبهم وضع فقرا نیست. متألهان آزادی‌بخش به سراغ متون مقدس می‌روند تا پاسخی مبسوط به مسائل، غم‌ها و آرزوهای فقرا در پرتو کلمه الهی بیابند. این شیوه جدید، خوانش کتاب مقدس به هرمنوتیک آزادی معروف است (همان، ص ۲۳-۲۴).

وساطت عملی در حوزه عمل کار می‌کند و کوششی است برای فایق آمدن بر ظلم مطابق با طرح و نقشه الهی. الهیات آزادی‌بخش، از کنش آغاز و به کنش ختم می‌شود. مسیر کاملی که در فضای ایمان بارور شده و جزء لاینجزای آن است. از تحلیل واقعیت ستم‌دیدگان، از کلمه الهی می‌گذرد تا در کنش خاصی به سرانجام برسد. این الاهیات، در پی این است که سئیزه‌گر، متعهد و آزادی‌بخش باشد (همان، ص ۲۴-۳۹).

الاهیات کاتولیک مسیحی با الهیات آزادی‌بخش در حوزه عمل دینی تفاوت‌های بنیادینی دارند. این تفاوت‌ها، ناشی از معرفت‌شناسی نوینی است که متألهان آزادی‌بخش در پیوند نظر و عمل ایجاد کردند. الهیات آزادی‌بخش از یک‌سو، با وام‌گیری از ایده‌های مارکسیستی، پراکسیس یا عمل تغییردهنده را بخش جدایی‌ناپذیر ایمان مسیحی معرفی می‌کند. از سوی دیگر، با تأثیرپذیری از الهیات انتقادی، بینش و دیدگاه دینی را ضرورتاً مستند به عمل پیشینی می‌کند. به عبارت دیگر، فرد ابتدا باید در جامعه و در راستای تغییر وضع موجود عمل کند، این عمل برای او بینش‌هایی در پی دارد که در مرحله تبیین و تحلیل ساختار ظالمانه جامعه کارگشاست. پس از دیدن و تبیین، نتیجه نهایی و ضروری فرایند آزادی عمل تغییردهنده است. جان لوئیس سگونادو (۱۹۷۶) این فرایند را به خوبی به تصویر می‌کشد (www.google.com/date received ۲۰۱۳/۶/۱۲):



جدول مقایسه عمل دینی در الهیات سنتی مسیحی و الهیات آزادی‌بخش

مؤلفه الهیاتی	الهیات سنتی مسیحی/ به‌ویژه الهیات کاتولیک	الهیات آزادی‌بخش
عمل چه در حوزه اخلاق، چه در حوزه مناسک آیینی نتیجه ایمان و تکلیف مؤمن مسیحی است.	عمل در فرایندی مداوم و مرحله به مرحله دیده می‌شود. پیش از پیش الهیاتی از وضع مؤمنان مسیحی در جامعه وجود دارد و بر نظر و دیدگاه متاله آزادی‌بخش انعکاس می‌یابد. پس از شکل‌گیری نگرش انتقادی نیز عمل جزء جدانشدنی ایمان مسیحی است؛ زیرا ایمانی که به تغییر وضع ستم‌دیدگان منجر نشود، ایمانی بی‌فایده و ناقص است.	عمل باید تغییردهنده و تحول‌آفرین باشد. پیوند بین دیدگاه دینی و ظهور و بروز آن در مقام عمل، ضرورتاً سیاسی - اجتماعی است. عمل اخلاقی، که به تغییر ساختار جامعه منتهی نشود، عملی بی‌فایده است.
در الهیات کاتولیک، کلیسا تعیین می‌کند که عمل چگونه باشد. بدون تأیید و تصویب کلیسا، اعمال و فعالیت مسیحیان، دینی تلقی نمی‌شود.	مآله آزادی‌بخش در فرایند آگاه‌سازی توده‌ها و تبیین پراکسیس، نقش مهمی دارد. اما ضرورتاً سلسله‌مراتبی وجود ندارد تا دستور یا فرمان دینی خاصی صادر کند. الهیات آزادی‌بخش بر ضرورت آگاهی توده‌ها و عمل آزادانه آنها تأکید دارد.	اغلب اخلاقی و در حوزه تعالیم دینی است و پیوند آن با امور اجتماعی و سیاسی ضروری نیست.

مسیح: مصلح اجتماعی

شخصیت عیسی مسیح و ماهیت الوهی و انسانی او، جایگاه و نقش او در تاریخ بشر و نجات آدمیان، نسبت او با خدای پدر و...، از جمله موضوعاتی است که متألهان مسیحی از آغاز جنبش بازانندیسی کرده‌اند. از این رو، مسیح‌شناسی (Christology) را به دو دوره کلاسیک و مدرن می‌توان تقسیم کرد. رهیافت‌های کلاسیک مسیح‌شناسی، پیرامون شخصیت و ماهیت مسیح و توجیه‌باور راست‌کیشی درباره او و محکوم کردن بدعت‌ها و دیدگاه‌های انحرافی شکل گرفت. متألهان متقدم مسیحی، دغدغه الهیات داشتند تا دغدغه دنیای مؤمنان مسیحی. منابعی چون کتاب مقدس و فلسفه یونان، به‌ویژه فلسفه افلاطونی در تبیین و توجیه باورهای جزمی کلیسای نخستین به کار گرفته شد. جدول ذیل به اجمال، دیدگاه‌های کلی اولیه درباره مسیح را به تصویر می‌کشد (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ص ۵۴۰-۵۴۹).

رهیافت‌های کلاسیک مسیح‌شناختی

خلاصه دیدگاه‌ها	نمایندگان برجسته	رقیبان
تأکید بر مسیح‌شناسی لوگوس محور، مسیح تجسد لوگوس است. در حالی که ازلی است، مرتبه او پایین‌تر از پدر و تابع اوست.	اوربگن و یوستین	ایونی‌ها: عیسی، انسانی معمولی و پسر مریم و یوسف است. دوستیسیم: عیسی را کاملاً خدا می‌دانستند و بشریت او را ظاهری می‌دانستند.
پسر مخلوق است، پدر متعالی و ناشناختنی است. منزلت پسر ناشی از ذات و طبیعت او نیست، بلکه ناشی از اراده پدر است.	آریوس	آتاناسیوس

ادامه... ←

خلاصه دیدگاه‌ها	نمایندگان برجسته	رقیبان
رویکرد نجات‌شناختی داشت. انسان برای نجات، باید خصالتی الهی پیدا کند و با او متحد شود. تأکید بر مفهوم لوگوس و اینکه لوگوس طبیعت بشری گرفت و هم چنین بر اینکه طبیعت مسیح واحد است.	آتاناسیوس - سیریل	آریوس - مکتب انتاکیه
رویکرد اخلاقی داشت تا نجات شناختی. کمتر از آرای فلاسفه یونان بهره می‌گرفتند. بر دو طبیعت در مسیح تأکید داشتند. مسیح در آن واحد هم خداست و هم انسان.	نسطوریوس	مکتب اسکندریه

عناوین و صفات گوناگونی، برای عیسی مسیح در کتاب مقدس بیان شده است که هریک کارکرد خود را دارند. از عیسی با صفاتی همچون، پسر خدا (رومان ۱: ۴، ۸: ۳۲)، پسر انسان (دانیال ۷: ۱۳-۱۴؛ مرقس ۱۳: ۲۶)، خداوند (Lord) (رومان ۱۰: ۹)، فیلیپیان (۲: ۱۰-۱۱)، نجات‌دهنده (لوقا ۲: ۱۱؛ اعمال رسولان ۴: ۱۲)، خدا (یوحنا ۱: ۱، ۲۰: ۲۸؛ رساله به عبرانیان ۱: ۸) در کتاب مقدس یاد می‌شود.

در دوره مدرن و پس از عصر روشنگری، اندیشمندان و متألهان، تفسیری از عیسیای تاریخی ارائه کردند که او را از مرتبه الوهی و خدایی پایین آورده، به سطح معلم اخلاق یا پیامبری باطن‌گرا تنزل می‌داد. بحث درباره گرایش‌های مختلف مسیح‌شناسی در دوره مدرن، بسیار مفصل و تحقیقی مستقل می‌طلبد. اما آنچه می‌توان بدان اشاره کرد، عقل‌گرایی و رویکردهای علمی و تاریخی، محققانی است که دغدغه آنان نقد رهیافت‌های سنتی، و رسیدن به چهره واقعی عیسی مسیح در پرتو نقد تاریخی کتاب مقدس و جست‌وجوی عیسیای تاریخی بود (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ص ۵۸۱).

در سده اخیر، شرایط در کشورهای جهان سوم و کمتر پیشرفته تغییر کرده است، در امریکا و آفریقا، مسیحیان ستم‌دیده و گرفتار در ساختارهای ناعادلانه اجتماعی، مسیح را دوست، آزادی‌بخش، مصلح، منجی، مربی، پیامبر، معلم، شفا‌دهنده، راهگشا، زنبق کوهستان، روشنی و ستاره صبحگاهان خطاب می‌کردند (برکی، ۱۹۹۳، ص ۲۹۲). متألهان آزادی‌بخش نیز رویکردی کارکردگرایانه به مسیح داشته‌اند. به عبارت دیگر، برای آنها چهره مسیح در کتاب مقدس و ضرورت رسیدن به توجیهی الهیاتی و جامع اولویت نداشت. الهیدان آزادی‌بخش، با انسان فقیر و ستم‌دیده آغاز می‌کند و اولویت را به او می‌دهد، در فرایند آزادی، مسیح و جایگاه و کارکرد او نیز تفسیر می‌شود.

از میان متألهان آزادی‌بخش، لئوناردو بوف (Leonardo Boff)، جان سوبرینو (John Sobrino) و جان لوئیس سگوندا (Juan Luis Segundo) در حوزه مسیح‌شناسی فعالیت‌های عمده‌ای داشته‌اند. اندیشه‌ورزی آنها شامل موشکافی‌ها و نکته‌سنجی‌های حداکثری برای شناخت عیسیای تاریخی نیست، آنان به اهمیت

عیسی علیه السلام به‌عنوان یک بازیگر تاریخی توجه دارند. پیام او، اعمال او، خصومت و مخالفتی که او برانگیخت و سرانجام به مرگ او ختم شد. اینان در رستاخیز حمایت خداوند از پیام و عمل مسیح را مشاهده می‌کنند. اینان فقط به دنبال زیستن با مسیح در تاریخ نیستند، بلکه به دنبال نیروی تاریخ‌سازی هستند که تاریخ را برای نسل‌های بعد، بخصوص دوره کنونی می‌سازد. آنان به دنبال معرفتی قرائتی از عیسی‌ای تاریخی انقلابی قرن اول نیستند، بلکه بر این باورند که در عیسی تمایلات انقلابی وجود داشته است (میگر، ۲۰۰۳، ص ۵۷۴)

گوتی‌یرز و سایر متألهان آزادی‌بخش، که در دوره مدرن زیسته و درباره شخص مسیح اندیشه‌ورزی کرده‌اند، نه دغدغه‌های الاهیاتی آبی نخستین را داشتند، نه تحت تأثیر جریانات عقل‌گرا و منتقد دوره مدرن بوده‌اند. عیسی‌ای الهیات آزادی‌بخش، پیش از آنکه خدا باشد، انسانی برجسته است که نقش منجی را در تاریخ بشری برعهده دارد. گوتی‌یرز، تاریخ بشر را تاریخی عرفی و غیردینی می‌بیند، و به نقد رهیافت‌های سنتی کلیسا می‌پردازد که مسیح را فراتر از حوزه درک و نیاز انسانی قرار داده، از او چهره‌ای انتزاعی و نمادین می‌سازند تا شخصیتی انقلابی و عمل‌گرا (گوتی‌یرز، ۱۹۷۴، ص ۲۲۶).

نخستین انتقادی که به این رویکرد مسیح‌شناسانه وارد است، تحویل‌گرایی و تنزل مقام عیسی مسیح، در حد یک مصلح اجتماعی و انقلابی سیاسی است. سورینو در مقام پاسخ به این نقد، بر ضرورت کارگشا بودن مسیح‌شناسی در تغییر اوضاع ستم‌دیدگان تأکید دارد (سورینو، ۱۹۹۳، ص ۲). از نگاه جان سورینو، مسیح‌شناسی که انسان ستم‌دیده را نجات ندهد، به باور او مسیح‌شناسی سنتی، باید نقد و بررسی، و تفسیر جدید و به روزی از آن ارائه شود. او معتقد است:

از آنجاکه آزادی انسان، مفهومی روشن دارد و به معنای آزادی از ستم و فقر است، پس نباید از مسیح که منجی انسان‌هاست، سیمایی رمزآلود و انتزاعی تصویر کرد. او در ادامه به تاریخی بودن مسیح‌شناسی آزادی‌بخش اشاره کرده، و می‌گوید: ما مسیحی را دنبال می‌کنیم که در تاریخ آزادی بشر نقش‌آفرینی کرده، و هیچ‌گاه همدست ستمگران نبوده است (همان، ص ۲-۳).

تفسیر انقلابی از مسیح، به ضرورت انقلابی بودن کلیسا، پایان یافتن پیوند کلیسا و نظام‌های سیاسی ستمگر، و اصلاح سیاست‌های محافظه‌کارانه و عافیت‌طلبانه کلیسا منتهی می‌شود.

بازتعریف کلیسا و کارکردهای آن

در تقسیم‌بندی مکاتب الاهیاتی مسیحی، الهیات آزادی‌بخش، یکی از شاخه‌های سنت کاتولیکی به‌شمار می‌آید. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های کاتولیک بودن، حفظ پیوند با کلیسای واتیکان و پیروی از فرمان‌ها و

دستورالعمل‌های ایمانی است که پاپ صادر می‌کند. سیره عملی متألهان آزادی‌بخش نیز گواهی می‌دهد که آنان با وجود انتقادهای شدید به سیاست‌های کلیسا، همیشه کوشیده‌اند از کلیسای کاتولیک خارج نشوند. در الهیات آزادی‌بخش، شاهد نوع جدیدی از کلیساهای محلی هستیم که سلسله‌مراتب خاصی نداشتند. چند عامل در رشد این کانون‌های محلی، که به کلیساهای پایه معروف شدند، مؤثر بوده است: یکی، وضعیت نابسامان کلیسای نهادی در آمریکای لاتین در نیمه دوم سده بیستم و از جمله، مشکلات کلیسا در این منطقه کمبود کشیش بود. درحالی‌که در ایالات متحده برای هر ۷۳۰ نفر و در اروپا برای هر ۹۰۰ نفر یک کشیش وجود داشت، در آمریکای لاتین برای هر ۵۰۰۰ نفر، یک کشیش وجود داشت (یوسفیان، ۱۳۳۸، ص ۳).

برخی دیگر، گرایش‌های پروتستانی را در رشد کلیساهای پایه، اثرگذار دیده‌اند. پروتستان‌ها مردم را ترغیب به مطالعه عمیق کتاب مقدس می‌کردند و نیز مراسم ساده دینی آنان ساده بود و نگرش‌های نخبه‌گرایانه مراسم عشای ربانی کلیسای کاتولیک، در آن دیده نمی‌شد. شرایط جوامع آمریکای لاتین ایجاب می‌کرد، طبقات فرودست جامعه، با الگوگیری از کلیساهای پروتستانی، کلیساهای محلی تشکیل دهند (همان، ص ۱۴۵).

افزون بر عوامل شکل‌گیری کلیساهای پایه، باید به نقش آنان در آگاه‌سازی توده‌های مردم و حذف واسطه‌گری کلیسای نهادی اشاره کرد. اما کلیسای مؤثر در فرایند آزادی، این کلیساهای پایه نیستند. گوتی‌یرز درباره نقش کلیسا در آزادی انسان‌ها می‌گوید: «کلیسا باید به تمام معنا حامی فقرا باشد، و این نکته را نیز بدانند جایگاهی که در رستگاری مؤمنان دارد، بخشی از فرایند آزادی است. نه مطلق‌انگاری که در سنت کاتولیکی مشاهده می‌کنیم (کادوریت، ۱۹۸۸، ص ۱۲۳).

از دیگر وظایف کلیسا در فرایند آزادی، آگاه‌سازی توده‌های ستم‌دیده جامعه است. آگاهی ستم‌دیدگان نسبت به حاکمیت آنها بر سرنوشت خود، آگاه‌سازی که درکی صحیح از بشارت کلیسایی است. خدایی که در کتاب مقدس می‌بینیم، خدای آزادی‌بخش است. او همه اسطوره‌ها و وابستگی‌ها را در هم می‌شکند. خدایی که در تاریخ برای به هم زدن ساختارهای ناعادلانه به میدان می‌آید. او پیامبران را برای دعوت به راهی عدالت و شفقت برمی‌انگیزاند. خدایی که بردگان را آزاد می‌سازد. سقوط سلاطین را موجب می‌شود و حامی ستم‌دیدگان است (میگر، ۲۰۰۳، ص ۱۱۶).

الهیات آزادی‌بخش، با وجود انتقادهای شدید علیه کلیسای کاتولیک، هیچ‌گاه از دیدگاه‌های پروتستانی پیشی نگرفته است. هرچند *مارتین لوتر*، با دیدگاه‌های اصلاح‌گران بنیادستیز درباره کلیسا

به‌عنوان یک نهاد موافق نبود و پذیرفته بود که حتی جایی که متحجران بر آن مسلط هستند، تا جایی که آنان کلام خدا و آیین‌های مقدس را انکار نکرده‌اند، کلیسا مقدس است. لوتر، بر نیاز به کلیسای نهادینه‌شده تأکید داشت و تصریح می‌کرد که نهاد تاریخی کلیسا، وسیله‌ای مقدر از سوی خدا برای لطف الهی است (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ص ۷۳۹).

متألهان آزادی‌بخش، به جای انکار جایگاه کلیسا در رستگاری مؤمنان مسیحی و قائل شدن به کلیسای نامرئی، سیاست‌های محافظه‌کارانه و عافیت‌طلبانه کلیسایی را نقد می‌کردند؛ سیاست‌هایی که به نهادهای سیاسی و دولت‌های خودکامه مشروعیت می‌داد. از سوی دیگر، کلیسا با مأموریتی پیامبرگونه خود باید نسبت به وضعیت فقرای جامعه و سرنوشت آنها حساسیت نشان می‌داد (یوسفیان، ۱۳۶۸، ص ۱۵۶).

گوتی‌برز تحولات جدید کلیسا در آمریکای لاتین را چنین شرح می‌دهد: نخستین شاهد در نقش‌آفرینی جدید کلیسا را باید در نقش پیامبرگونه کشیش‌ها و اسقفان این منطقه در وضعیت نابه‌سامان، ناعادلانه و ظالمانه سیاسی - اجتماعی جست‌وجو کرد. نقش پیامبرانه کلیسا، به شکلی سازنده و انتقادی و در قلب فرایند تغییر و تحول انجام می‌شود. از یک‌سو، کلیسا باید به مؤلفه‌های اصیل انسانی بپردازد که نقش پویا و خلاق اعضای کلیسا در این فرایند را تبیین می‌کند. از سوی دیگر، کلیسا باید عناصر ضدانسانی که فرایند تغییر و اصلاح جامعه را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، تبیین کند. دومین شاهدهی که می‌توان در تحولات کلیسای کاتولیک در آمریکای لاتین بدان اشاره کرد، نقشی است که شوراهای منطقه‌ای مانند شورای مدلین، در آگاه‌سازی انجیلی توده‌ها برای کلیسا قائل شده است. تأکید بر نقش فعال انسان در سرنوشت فردی و اجتماعی خود، به تصویر کشیدن خدای رهایی‌بخش ستم‌دیدگان و بازتفسیر مفاهیمی چون فقر، آزادی و نجات، موضوعاتی است که کلیسا باید در برنامه آگاه‌سازی توده‌ها بدان بپردازد (گوتی‌برز، ۱۹۷۴، ص ۱۱۴-۱۱۷).

هرمنوتیک کتاب مقدس

الهیات آزادی‌بخش، در استناد به کتاب مقدس، نه رهیافت پروتستان لیبرال داشته است که مسائل و موضوعات چالش‌انگیز موجود در کتاب مقدس را با نگاهی اسطوره‌شناختی و در زبانی نمادین و با نگاهی حداقلی تفسیر کند، و نه رویکردی بنیادگرا که تفسیری ظاهری از متن مقدس ارائه کند و با نگاهی حداکثری تمام حقایق را از کتاب مقدس بجوید. از سوی دیگر، دعوی متألهان آزادی‌بخش،

دعوی پروتستان - کاتولیک نیست. اینکه چه مرجعی حق تفسیر و ترجمه کتاب مقدس را دارد؟ یا کدام بخش از کتاب مقدس، اپوکریفاست و باید جز متون حاشیه‌ای به حساب آید؟ آنچه برای الهیدان آزادی‌بخش مهم است، قرائت آزادی‌بخش از دین است. در این الهیات، کتاب مقدس نیز در پرتو هرمنوتیک رهایی‌بخش تفسیر می‌شود. هرمنوتیک کتاب مقدس، به برنامه کاربردی توجه دارد تا یک تفسیر. براساس آن، کتاب مقدس به‌عنوان کتاب زندگی خوانده می‌شود، نه کتاب قصه‌های عجیب. البته معنای تحت‌اللفظی نیز به‌عنوان کارکردی برای معنای عملی قرار می‌گیرد (بوف، ۱۹۸۷، ص ۳۴).

برادران بوف در توضیح بیشتر هرمنوتیک آزادی‌بخش می‌گویند:

هرمنوتیک آزادی‌بخش در پی مکتشف ساختن و فعال کردن نیروی تحول‌آفرین متون انجیلی است. برای یافتن تفسیری که به تحول فردی و تغییر تاریخ منجر می‌گردد. این قرائت، تعصب‌آلود و ایدئولوژیکی نیست. دین انجیلی، یک دین باز و پویاست که به مؤلفه‌های موعودباورانه و آخرت‌شناسانه توجه دارد (همان، ص ۳۴).

الهیدان آزادی‌بخش، مانند هر متأله دیگر، با پیش‌فرض‌های خود سراغ متن مقدس می‌رود. یکی از این پیش‌فرض‌ها، این است که کتاب مقدس باید از دیدگاه فقرا و ستم‌دیدگان خوانده شود. الهیات آزادی‌بخش در توجیه این پیش‌فرض معرفت‌شناسانه خود، مدعی است که خدا، پدر حیات و طرفدار ستم‌دیدگان است. دین باید انسان را از بندهای اسارت آزاد کند. دین در دنیای نوین رسالت خاص خود را دارد، ملکوت الهی در مسیحیت به فقرا وعده داده شده است (همان، ص ۳۲).

متألهان آزادی‌بخش، برای رسیدن به اهداف خود، در جست‌وجوی بخش‌های خاصی از کتاب مقدس بوده‌اند. از این بخش‌ها می‌توان به سفر خروج، سفر پیامبران، اناجیل و اعمال رسولان اشاره کرد... سفر خروج از آن جهت مورد استناد قرار می‌گیرد که حماسه آزادی سیاسی دینی توده‌ای از بردگان را بازگو می‌کند؛ آزادی که از طریق نیروی میثاق با خدا، خلق خدا شدن به دست می‌آید. سفر پیامبران نیز به دلیل مقابله انعطاف‌ناپذیر پیامبران برای خدای آزادی‌بخش، تقبیح شدید بی‌عدالتی، حمایت از حقوق فقرا و وعده جامعه آرمانی توجه متأله آزادی‌بخش را به خود جلب می‌کند (همان، ص ۳۵).

ج. دستاوردهای فرهنگی، اجتماعی الهیات آزادی‌بخش

الهیات آزادی‌بخش در سطح فعالیت‌های شبانی روحانیت مترقی آزادی‌خواه و نوشته‌ها و اندیشه‌ورزی‌های آنها نماد و نمودها و موفقیت‌های اجتماعی و فرهنگی بسیاری به دست آورد. حتی

برخی از شخصیت‌های برجسته الهیات آزادی‌بخش، به مقامات بالای سیاسی رسیدند. برای نمونه، روحانیت مبارز نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹، به صف انقلابیون در این کشور پیوست و تا پیروزی انقلاب به مبارزات خود ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب، سه تن از کشیشان به مقامات دولتی رسیدند، میگوئل اسکوت بروکمان، وزیر امور خارجه، ارنست کاردنال مارتینز وزیر فرهنگ و ادگار پارالز، سفیر نیکاراگوئه در سازمان دولت‌های امریکایی شد (یوسفیان، ۱۳۳۸، ص ۳).

متألهان آزادی‌بخش از روزهای نخستین در پی به هم زدن معادلات اجتماعی و ایجاد پایگاه مردمی بودند. آنان کلیسای نهادی را به دلیل هم‌سویی با دولت‌های وابسته و خودکامه منطقه به شدت مورد نقد قرار می‌دادند. الهیات آزادی‌بخش، نقش کلیسا به شکل‌دهی جامعه مسیحی را انکار نمی‌کرد، بلکه سعی در تغییر و اصلاح نگرش‌ها داشت و بر این باور بود که سمت‌وسوی کلیسا باید در خدمت محرومان باشد تا ظلم‌پیشگان. این اصلاحات در راستای ایجاد پایگاه مردمی و دینی در جامعه مسیحیان بود (کادوریت، ۱۹۸۸، ص ۱۲۲).

کارسازی الهیات آزادی‌بخش و فعالیت‌های متألهان رهایی‌بخش، بر شکل‌گیری دولت‌های ضدامپریالیستی آمریکای لاتین، به‌ویژه در ونزوئلا، اوروگوئه و نیکاراگوئه را می‌توان فرضی ممکن دانست. تاریخ سیاسی آمریکای لاتین شاهد این مدعاست. پیوند بین متألهان آزادی‌بخش و انقلاب نیکاراگوئه در ۱۹۷۹م، یکی از نمونه‌های دستاوردهای اجتماعی - سیاسی الهیات آزادی‌بخش است.

د. نقد و بررسی کارنامه معرفتی الهیات آزادی‌بخش

می‌توان گفت: الهیات آزادی‌بخش نمونه مناسبی از الگوهای کارکردگرا در حوزه نواندیشی دینی در عالم مسیحیت می‌باشد. البته قرائت‌های دینی که سعی دارند بین دین و مکاتب فکری بشری پیوند دهند، همواره با آسیب‌هایی روبه‌رو هستند. این آسیب‌ها را در قالب نقد الهیات آزادی‌بخش مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

به‌طورکلی، انتقادهای وارد بر الهیات آزادی‌بخش را می‌توان در دو دسته نقد درون‌دینی و برون‌دینی تقسیم کرد. منتقدانی که از موضع دینی و با دغدغه‌های صرفاً الاهیاتی و کلامی به نقد الهیات آزادی‌بخش پرداخته‌اند، در دسته اول قرار می‌گیرند. انتقادهای واتیکان و روحانیت محافظه‌کار به الهیات آزادی‌بخش نمونه‌های نقد از درون هستند. نقد برون‌دینی، نقدهایی است که اغلب توسط اندیشمندان علوم سیاسی و اقتصاد، جامعه‌شناسان و به‌طورکلی، افرادی که موضع صرفاً الاهیاتی ندارند، مطرح شده

است. نقد از درون را می‌توان در دو دسته ساختاری و غیرساختاری، قرار داد. نقدهای ساختاری، مواردی هستند که الهیات آزادی‌بخش را به‌عنوان یک مکتب الاهیاتی به رسمیت نمی‌شناسد و برآیند اندیشه‌ورزی متألهان این جریان را مثبت نمی‌داند و قرائت رهایی‌بخش از مسیحیت را خطرناک و آسیب‌زا می‌داند. نقدهای غیرساختاری مواردی هستند که به‌طور جزئی، برخی از باورها و تعالیم الهیات آزادی‌بخش را به چالش می‌کشند (نماینده، ۱۳۹۲، ص ۱۴۶-۱۴۷).

از نقدهای ساختاری می‌توان به دو نقد عمده «تحویل‌انگاری این جریان الاهیاتی» و «التقاطی بودن» آن اشاره کرد. رویکرد انتقادی که الهیات آزادی‌بخش را نگاهی تحویل‌انگارانه به مسیحیت می‌داند، خلاصه کردن دین در مکتبی سیاسی - اجتماعی و عدم توجه به تعالیم و باورهای اولیه این دین را آسیبی جدی می‌داند. «سیاست‌زدگی»، «ایدئولوژیک بودن»، «عرفی‌گرایی»، «نگاه طبقاتی به جامعه» و «مادی‌گرایی» نقدها و اتهاماتی است که ذیل تحلیل تحویل‌انگارانه الهیات آزادی‌بخش مطرح شده‌اند. (همان، ص ۱۴۹-۱۴۸).

منتقدانی که الهیات آزادی‌بخش را جریانی التقاطی می‌دانند، بر مارکسیستی بودن این مکتب الاهیاتی تأکید دارند. واتیکان در بیانیه کلیسایی که در مورد الهیات آزادی‌بخش صادر کرد، سویه‌های مارکسیستی این جریان را به شدت مورد انتقاد قرار داد. از نظر کلیسای کاتولیک، همدردی صرف با فقرا، تحت عنوان اجرای عدالت، از خودبیگانگی، مبارزات سیاسی و ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی بر اساس انجیل، مواردی است که متألهان این جریان، تحت تأثیر مارکسیسم مطرح کرده‌اند (مصطفوی کاشانی، ۱۳۶۷، ص ۲۵).

از نقدهای غیرساختاری می‌توان به دو مورد اشاره کرد: یک. نگاه پلاگیوسی به مسئله نجات. دو. نقد هرمنوتیک الهیات آزادی‌بخش. در نگاه پلاگیوسی به مسئله نجات، بر ضرورت مسئولیت اخلاقی بشر تأکید می‌شود. درحالی‌که دیدگاه مخالف پلاگیوس، (دیدگاه آگوستین درباره نجات، که دیدگاه رسمی کلیسای کاتولیک است)، بر نقش فیض الهی در نجات مؤمنان مسیحی تأکید می‌کند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۶۳).

تفسیر ایدئولوژیک از مسیحیت و تأکید بر ضرورت نقش‌آفرینی اجتماعی - سیاسی مؤمنان مسیحی و پیوند ملکوت الهی با آزادی از ساختارهای سیاسی ظالمانه، عواملی است که رونالد نش (Ronald Nash) اعلام کرده است که یکی دانستن ملکوت الهی با آزادی سیاسی و اینکه آزادی محصول عمل انسانی است، به صراحت سقوط در شبهه سستی پلاگیوسی است (نش، ۱۹۸۴، ص ۲۱۰).

نتیجه‌گیری

کارنامه الهیات آزادی‌بخش، پس از نیم قرن شاهی است بر تفسیرهای جدید مسیحی از موضوعات مهمی همچون: رستگاری انسان، نقش اراده انسانی در نجات دنیوی و آن جهانی او، جایگاه مسیح در نجات بشر، هرمنوتیک آزادی‌بخش کتاب مقدس، بازتعریف وظایف و سیاست‌های اجتماعی کلیسا، ملکوت الهی، تاریخ عرفی بشر، پیوند بین دین و سیاست، معرفت‌شناسی دینی کارکردمحور، و... که همه در فرایند واحدی، آزادی دنیوی و رستگاری اخروی انسان را رقم می‌زدند. الهیات آزادی‌بخش در بستر اجتماعی ناعادلانه آمریکای لاتین سر برآورد و تلاش کرد که یکی از اضلاع مثلث کلیسا، دولت، استعمار را به هم زند و پایگاه دینی و مردمی در آنجا به وجود آورد. فعالیت‌های متألهان آزادی‌بخش را می‌توان، بن‌مایه فرهنگی - دینی تغییر معادلات سیاسی در آمریکای لاتین دانست. دولت‌های مردمی منطقه، نهضت‌های آزادی‌خواه، انقلاب‌های چریکی و جنبش‌های مردمی دیگر جریان‌هایی سیاسی - اجتماعی بودند که هرچند ماهیت و سیاست‌های متفاوت با الهیات آزادی‌بخش داشتند، اما در اهداف با آن مشترک بودند. تاریخ الهیات آزادی‌بخش، پیوندهای این مکتب را با جریان‌های مورد اشاره، گواهی می‌دهد.

در نقد و آسیب‌شناسی الهیات آزادی‌بخش، می‌توان گفت: اطمینان بیش از حد نسل اولیه متألهان آزادی‌بخش به ایده‌های عدالت‌گرایانه سوسیالیستی و نظریه وابستگی و تلاش برای پیوند اتوپیای مارکس، با ملکوت الهی مسیح، موجب سرخوردگی شدید پیروان الهیات آزادی‌بخش، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شد. متألهان آزادی‌بخش با توجه به مبانی معرفت‌شناسی سیال مکتب‌شان، از جامعه آمریکای لاتین ایده می‌گرفتند و در پرتو الهیات آزادی‌بخش تفسیر و تبیین می‌کردند. حقوق بشر، زنان و کودکان، معنویت، بحران محیط‌زیست و...، موضوعات مهم این مکتب الاهیاتی پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی است.

کلیسای کاتولیک شناخت شخصیت عقل‌گریز عیسی مسیح را جز از طریق ایمان ممکن نمی‌دانست و در طول تاریخ هر تفسیر مسیح‌شناسانه، که سعی در توجیه و قابل فهم‌تر کردن شخصیت و کارکرد عیسی داشته را محکوم کرده است. از این‌رو، محکوم شدن تفسیر آزادی‌بخش از عیسی چندان دور از انتظار نیست.

در دایرةالمعارف کاتولیک، مدخل الهیات آزادی‌بخش، در نقد هرمنوتیک این جریان آمده است: هرمنوتیک الهیات آزادی‌بخش، تفسیری ابداعی از محتوای ایمان و زندگی مسیحی است که شدیداً از ایمان کلیسایی به دور است. قرائت این هرمنوتیک از کتاب مقدس فروکاهشی است و حقیقت را در لوی پراکسیس به هم می‌بافد (میگر، ۲۰۰۳، ص ۵۴۹).

مواردی که می‌توان ذیل نقد برون‌دینی قرار داد و در این دسته گنجانند، عبارتند از «تحلیل نادرست ریشه‌های فقر» «سکوت در برابر ضعف‌های نظام سوسیالیستی»، «گزینشی عمل کردن در نقد اجتماعی» و «اولویت دادن به فقرزدایی».

رونالد نش در نقد تحلیل‌های متألهان این جریان از ریشه‌های فقر در جامعه می‌گوید:

الهیات آزادی‌بخش در تحلیل علل فقر و ستم در آمریکای لاتین بسیار ساده‌انگارانه و تک‌بعدی عمل می‌کند. الهیدانان این جریان هنگام صحبت از مشکلات آمریکای لاتین عادت دارند، دیگران را سرزنش کنند. این پدیده عجیبی نیست؛ زیرا نظام‌های سوسیالیستی عادت دارند، فلاکت اقتصادی‌شان را با سرزنش دیگران فرونشانند (همان، ص ۲۴۰).

متألهان آزادی‌بخش به صراحت به بهره‌گیری از ایده‌های مارکسیستی در نقد نظام سرمایه‌داری اذعان می‌کنند. آرمان‌شهری که این الهیات وعده می‌دهد، نیز تحت تأثیر آرمان‌های سوسیالیستی است. از این‌رو، برخی منتقدان الهیات آزادی‌بخش، نقدهای وارد بر سوسیالیسم را به این مکتب الاهیاتی نیز نسبت می‌دهند و نسبت به سکوت رهبران این جریان الاهیاتی، در برابر ضعف‌های سوسیالیسم اعتراض می‌کنند. رونالد نش در این‌باره می‌گوید: «الهیدانان آزادی‌بخش در برابر پیشرفت‌های کشورهایی که سیاست‌های سوسیالیستی را کنار گذاشته‌اند و به سرعت توسعه یافته‌اند، سکوت می‌کنند» (همان، ص ۲۴۱).

والتر بنجامین (Walter Benjamin) دیگر منتقدی است که گزینشی عمل کردن متألهان آزادی‌بخش در نقد اجتماعی را مورد تأکید قرار می‌دهد. او بر این باور است الهیات آزادی‌بخش، به وضع اجتماعی آمریکای لاتین محدود شده است و در برابر حکومت‌های اقتدارگرای اروپای شرقی حرفی برای گفتن ندارد (همان، ص ۲۴۴).

مایکل نوک (Michael Novak) نیز اولویت‌بخشی الهیات آزادی‌بخش به فقرزدایی را مورد نقد قرار می‌دهد. او بر این باور است که آزادی خود کلیدی است برای رسیدن به ثروت. نظام‌های سوسیالیستی به انسان، نه نان می‌دهند، نه آزادی. تنها راه از بین بردن فقر ایجاد نظام‌های اقتصادی است که تولید ثروت کرده و این ثروت را در بین مردم تقسیم کند. نظام‌های اقتصادی که تولید را محدود و یا کم می‌کنند، به هیچ‌وجه یارای ریشه‌کن کردن فقر را ندارند. آنها فقط وضع را بدتر می‌کنند (همان، ص ۲۴۵).

منابع

- کتاب مقدس، ۱۹۸۷، ترجمه انجمن مقدس ایران، چ دهم، ایران.
- برنهاردت، رینهلود، ۱۳۹۳، کارگاه آموزشی تازه‌ترین تحولات الهیات پروتستان، قم، ادیان و مذاهب،
<http://dinonline.com/doc/report/fa/5086>
- زیبایی‌نژاد، محمدرضا، ۱۳۸۲، مسیحیت‌شناسی مقایسه‌ای، چ دوم، تهران، سروش.
- عسگری، یاسر و شمس‌الله مریجی، ۱۳۸۹، «الهیات آزادی‌بخش امریکای لاتین؛ ریشه‌ها و عوامل شکل‌گیری»، معرفت ادیان، ش ۳، ص ۱۳۹-۱۶۸.
- علیچانی، رضا، ۱۳۸۰، ایدئولوژی: ضرورت یا پرهیز و گریز، تهران، چاپخش.
- _____، ۱۳۶۷، کلیاتی درباره الهیات رهایی‌بخش، تهران، موسسه بین‌المللی کتاب.
- مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۹۲، درسنامه الهیات مسیحیان (بخش دوم: مفاهیم اصلی الهیات)، ج ۱، ترجمه گروه مترجمان، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- نماینده، مجتبی، ۱۳۹۲، الهیات آزادی‌بخش (زمینه‌ها، مبانی، اعتقادات، اهداف و تحولات فکری)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه کاشان.
- یوسفیان، جواد، ۱۳۶۸، کلیسای شورشی، تهران، نی.
- Berkey, Robert and Sarah A, ۱۹۹۳, *Edwards, Christology in Dialogue*, The Pilgrim Press, United states of America.
- Boff, Leonardo and Clodovis Boff, ۱۹۸۷, *Introducing Liberation Theology*, Translated by Paul Burns, New York, Orbis Books.
- Cadorete, Curt, ۱۹۸۸, *From the Heart of the people: The Theology of Gustavo Gutierrez*, United States, Meyer-stone Books.
- Dozeman, Thomas B, ۲۰۱۰, *Method For Exodus*, United States, Cambridge University Press.
- Hillar, Marian, ۱۹۹۳, *Liberation theology: religious response to social problem, in Humanism and Social Issues*, Houston, pp. ۳۵-۵۲.
- Gutierrez, Gustavo, ۱۹۷۴, *A Theology of Liberation: History, Politics, and Salvation*, translated by: Caridad Inda and John Eagleson, London SCM Press Ltd.
- Meagher, P.K, ۲۰۰۳, *Liberation Theology* (In New Catholic Encyclopedia second edition), V.۸, United States, Catholic university of America press.
- Nash, Ronald (editor), ۱۹۸۴, *Liberation Theology*, Michigan, Mott Media publishers.